

تحلیل رابطه طراحی کالبدی و تجربه محله مسکونی

دکتر علیرضا عینی فر*

دانشیار دانشکده معماری، پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

(تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۲/۵، تاریخ پذیرش نهایی: ۸۸/۵/۲)

چکیده:

در باره محیط‌های مسکونی پژوهش‌های بسیاری با محور قرار دادن هر یک از معیارهای تاثیرگذار کالبدی، اجتماعی و روانشناختی انجام شده است. در مقابل پژوهش‌های اندکی وجود دارد که به اهمیت نسبی این معیارها در چارچوبی کل نگر پرداخته باشند. هدف این مقاله پرداختن به چگونگی تشخیص معیارهای اصلی و تدوین مدلی برای تحلیل رابطه طراحی کالبدی و تجربه محله مسکونی است. رویکرد نظری پژوهش، نظریه اکولوژیک ادراک و توجه به ویژگی‌های شناختی ساکنان در قرارگاه‌های رفتاری محله است. روش مطالعه، فراتحلیل و مقایسه نتایج پژوهش‌های قبلی و تدوین مدلی نظری است. تحلیل مقایسه‌ای این پژوهش‌ها نشان می‌دهد که اهمیت نسبی متغیرهای مؤثر بر تجربه محله مسکونی از مطالعات مربوط به هویت محله، دلبستگی به محله و رضایت از محله، قابل استخراج است. براساس این مطالعات، ویژگی‌های فردی و امکان انتخاب محل زندگی توسط ساکنان، از معیارهای مهم زمینه‌ای در تحلیل دریافت‌های مردم از محله است. فعالیت‌ها، روابط متقابل همسایگی و تصاویر نمادین محیط، در تجربه محله مسکونی نقش دارند. طراحی کالبدی در میزان اهمیت هر یک از این سه معیار مؤثر است. تحلیل اهمیت نسبی متغیرهای مستخرج از مطالعات مذکور و مدل ارائه شده، بیانگر چگونگی نقش طراحی کالبدی در تجربه محله مسکونی است.

واژه‌های کلیدی:

محیط مسکونی، هویت محله، دلبستگی به مکان، رضایت از محله، تجربه محیط.

مقدمه

نظریه نقدهای بسیاری شده است، ولی جامعیت توجه به تنوع نیازهای انسانی از نکات مثبت آن است.

پژوهشگران طراحی شهری نیز تلاش‌هایی را برای تدوین چارچوب‌های جامع نظری برای تحلیل تجربه انسان در محیط زندگی انجام داده‌اند. از جمله این تلاش‌ها، پژوهش بنتلی و همکاران (۱۳۸۲) با هدف جامعیت بخشیدن به پژوهش‌های قبلی لینچ، اپلپارد و غیره برای ایجاد چنین شناختی است. این پژوهشگران با رویکردی بین‌رشته‌ای و کاربردی، دیدگاه‌های طراحان نهضت مدرن را به دلیل توجه صرف به فرم و توجه اندک به کاربردی کردن آرمان‌های اجتماعی مردم نقد کرده و چارچوب نظری "محیط‌های پاسخده" را به منزله مبنایی برای طراحی شهری آگاهانه پیشنهاد کرده‌اند. این نظریه با هفت مفهوم نفوذپذیری، تنوع، خوانایی، انعطاف‌پذیری، تناسبات بصری، غنای حسی و حس تعلق در فضای شهری، تعریف شده است. محدودیت این نظریه تعمیم دیدگاهی هنجاری به کل طراحی شهری، بدون در نظر گرفتن شرایط مکانی و بستر وقوع رویدادها است (Lukowich, 1993, 127).

در مطالعات محیط و معماری پایدار نیز، انکا به اکولوژی محدود به تدریج به سوی اکولوژی کامل و تدوین مدل‌های کل‌نگر متمایل شده است (برای مثال: Williamson et al., 2003). دیدگاه‌های اکولوژیک که ابتدا تنها به مطالعه همسازی معماری با محیط طبیعی محدود بودند، در همگرایی با دیدگاه‌های دیگری که به ساختارهای اجتماعی و روانشناختی زندگی محلی توجه داشته‌اند، جستجوی نظریه‌های جامع و کل‌نگر را دنبال کرده‌اند (عینی‌فر، ۱۳۸۷؛ Bonnes and Bonaiuto, 2002). بنابراین، جستجوی مدلی کل‌نگر برای مطالعه تجربه مردم در محیط محله به دلایل زیر ضرورت دارد:

- تدوین دانشی جامع از شناخت و ارزیابی مردم از محیط‌های مسکونی؛
- در نظر گرفتن متغیرهای اجتماعی و روانشناختی، با تاکید بر نقش ویژگی‌های کالبدی و طبیعی محیط انسان ساخت؛ و
- تمرکز بر رابطه درونی متغیرهای طراحی و اهمیت نسبی آنها.

بنابراین، هدف این مطالعه جستجوی متغیرهای معرف تجربه محله مسکونی و فهم رابطه نسبی آنها براساس رویکرد اکولوژیک است. برای این منظور محله مسکونی فضای کالبدی بالقوه زندگی، با ویژگی‌های شناختی قابل دریافت و موثر بر ادراک ساکنان، فرض شده است.

هدف این مقاله جستجوی چارچوبی نظری برای تشخیص متغیرهای اصلی و تبیین رابطه طراحی کالبدی و تجربه محله مسکونی است. در این آزمون به ویژگی‌های شناختی ساکنان در قرارگاه‌های رفتاری محله توجه شده است. از مطالعات مربوط به هویت محله، دلبستگی به مکان و رضایت از محله، برای درک اهمیت نسبی متغیرهای مؤثر بر تجربه محله مسکونی استفاده شده است. منظور از تجربه محله مسکونی، فهم چگونگی شناخت و ارزیابی ساکنان از محیط روزمره زندگی است. رویکرد نظری مقاله، نظریه اکولوژیک ادراک است. این رویکرد با نظریه اکولوژیک ادراک و معنای جیمز گیبسون^۱ و مطالعه قرارگاه رفتاری پیشنهادی راجر بارکر^۲ و شاگردانش شناخته می‌شود (Kaminski 1989, 4-6). بر اساس این نظریه، اهداف طراحی محله با درک نیازهای ساکنان و شناخت رفتارها و معانی محیطی مؤثر بر ارضای نیازها قابل دست یافتن است (Lang, 1993, 56). ویژگی‌های شناختی قرارگاه‌های رفتاری زمینه‌ساز شکل‌گیری محیط زندگی روزمره ساکنان و مهم‌ترین عوامل معرف تجربه ساکنان محله‌اند. در محله‌های مسکونی، محیط کالبدی با فعالیت‌هایی که در فضاهای باز، خیابان‌ها و دیگر فضاهای عمومی به وقوع می‌پیوندد، پیوندی درونی دارد.

نظریه‌های طراحی شهری و رابطه انسان و محیط، فهم بهتر تجربه مردم در محیط‌های مسکونی را نیازمند تدوین مدل‌های تحلیلی کل‌نگر و جامع دانسته‌اند. پیشینه نظریه‌های معماری و مطالعات مکان، شرایط متفاوتی دارند. نظریه‌های معماری برای دریافت معانی و مفاهیم محیط انسان‌ساخت، بر ویژگی‌های کالبدی آن تاکید می‌کنند، درحالی‌که پژوهش‌های مکان، رابطه محیط و رفتار را با تکیه بر مفاهیم و معانی محیط انسان‌ساخت مطالعه کرده‌اند (Groat and Despres, 1991, 47). مطالعات انسان و محیط، علاوه بر کاربرد در حرفه معماری در افزودن به دانش نظری معماری موثر بوده‌اند. در مقابل، نظریه‌های معماری منابع با ارزش بالقوه‌ای را برای توسعه رویکردهای ابداعی در پژوهش‌های انسان و محیط فراهم کرده‌اند.

شماری از پژوهش‌های مسکن براساس نظریه‌های نیازهای انسانی بنا شده‌اند. آبراهام مازلو سلسله مراتب نیازها را از نیاز به سرپناه، عزت نفس، خودشکوفایی آغاز و به نیازهای شناختی و زیبایی‌شناختی ختم کرده است. بسیاری از نیازهای اساسی با فعالیت‌ها ارضاء می‌شوند، ولی نیازهای میانی و متعالی همچون عزت نفس و خودشکوفایی با پیچیدگی بیشتر و نیازهای متعالی شناختی و زیبایی‌شناختی، با نمادها و عوامل محیطی نهفته‌تر قابل ارضاء هستند (Lang, 1993). اگرچه به سلسله مراتب نیازها در این

درونی وجود دارد. این رابطه‌ها از تفاوت‌های فردی ساکنان، روابط متقابل اجتماعی و چگونگی تجربه محیط توسط آنها تاثیر می‌گیرند. تعریف روشن‌تری از نظریه قرارگاه رفتاری، نظام فعالیت‌های مورد حمایت محله را قابل فهم‌تر می‌سازد. واژه "قرارگاه رفتاری"^۴ را بارکر (۱۹۶۸) و همکاران (برای مثال: Wicker, 1987)، برای تبیین رفتارهای مردم در محیط کالبدی زندگی روزمره بکار برده‌اند. براساس این نظریه، یک قرارگاه رفتاری، ترکیب پایداری از فعالیت و مکان است که اجزای زیر را شامل می‌شود:

- فعالیتی مستمر یا زمینه روشنی از رفتار انسان؛
 - ترکیب کالبدی خاصی از محیط^۵؛
 - همنوایی میان دو جزء فوق^۶؛ و
 - یک دوره زمانی خاص و قابل تکرار (لنگ، ۱۳۸۶، ۱۲۸).
- در تعریف بارکر، ترکیب رفتارهای هدایت شده و عناصر محیط هم‌نوا نامیده می‌شود و هم‌نوایی رابطه‌ای میان رفتار و ویژگی‌های کالبدی و طبیعی محیط است. در مقیاس‌های مختلف، قرارگاه‌های رفتاری واحدهایی هم‌نوا هستند که می‌توانند جزئی از محیط‌های هم‌نوا با مقیاس بزرگ‌تر شوند (Wicker, 1979). استفاده از واژه هم‌نوایی و مفاهیم مشابه آن برای ارزیابی کیفیت رابطه متقابل محیط و رفتار انسان، نیاز به در نظر گرفتن متغیرهای بسیاری دارد. در این مورد چگونگی گردهم آوردن تمام عوامل موثر در زندگی مردم در روند طراحی محیط کالبدی مهم است. نکته مهم دیگر چگونگی ساختن نظریه‌ای روشن در زمینه کیفیت سازگاری محیط و فعالیت‌ها بر اساس ارزیابی ذهنی مردم است. از آنجا که واژه‌های به کار رفته برای بیان مفهوم سازگاری به کیفیت‌هایی چون رضایت، تعلق، و کارایی ربط دارند، با تغییر خواسته‌های مردم، تغییر مفهوم پیدا می‌کنند.

فرض اصلی نظریه قرارگاه رفتاری، شناخت روابط انسانی با اتکا به شناخت کافی از محیط وقوع رفتارهاست. دیدگاه اکولوژی محدود، توجه کمی به شرایط خارج از حیطه محیط دارد، درحالی‌که نظریه اکولوژی کامل با همه‌جانبه‌نگری بیشتر در تعریف پایداری محیط روزمره زندگی، به نقش عوامل وابسته به محیط از قبیل شرایط فرهنگی، اقتصادی، تاریخی و پیوند میان محیط‌ها توجه دارد. با در نظر گرفتن ویژگی‌های مکان، قلمرو عمومی یا فضاها، مشترک محله، باید با توجه به فعالیت‌های فردی و اجتماعی تحلیل شود.

متغیرهای تجربه محله

متغیرهای اصلی موثر بر تجربه محله مسکونی از مطالعات انجام شده در سه حوزه نظری هویت محله، دل‌بستگی به جامعه محلی و رضایت‌مندی از محله قابل استخراج‌اند (1992, 254) Shumaker and Taylor, 1983, Hummon). در این مطالعات درک هویت مثبت از محله موجب تقویت دل‌بستگی به جامعه محلی و

فعالیت‌ها و نظریه قرارگاه رفتاری

فعالیت‌ها در بستر روابط پیچیده متغیرهای کالبدی، اجتماعی و روانشناختی واقع می‌شوند. این روابط درونی در محیط بالقوه وقوع خود با شناخت سامانه فعالیت‌ها تعریف می‌شوند. برای شناخت فعالیت‌ها در محیط محله مسکونی، تمایز روشن میان واژه‌های "قلمرو عمومی" و "زندگی اجتماعی" نکته مهمی است. واژه‌های عمومی و اجتماعی در نگاه اول مترادف به نظر می‌رسند. واژه عمومی انتزاع شده از فردگرایی است، که با داشتن احساس زندگی در جامعه محلی و حس تعلق به مکان بر اساس پیوندهای اجتماعی کاملاً متفاوت است. در فرهنگ غربی که فردگرایی اساس جهان‌بینی است، دنیای خارج از زندگی خصوصی، قلمرو عمومی نامیده می‌شود (Robinson, 1994). این درحالی است که، منظور از اجتماع محلی، به وجود آمدن گروه‌های اجتماعی با اندازه مناسب برای قلمرو کالبدی تعریف شده است، بگونه‌ای که اجتماعی که بوجود می‌آید، واسطه مناسبی برای شکل‌گیری نهادها و تعلقات اجتماعی متناسب با اندازه خود باشد. بر اساس این دیدگاه، اندازه محدود و محدوده‌های جغرافیایی خوانا اثر بالقوه‌ای بر تشویق همبستگی گروهی دارند. همچنین فعالیت‌هایی که در قلمرو عمومی محله به وقوع می‌پیوندد تاثیر مهمی بر روابط متقابل اجتماعی و حس تعلق به محله دارند.

برای تعریف سامانه فعالیت‌های محلی، باید متغیرهایی چون چرخه زندگی، سن، جنسیت، تحصیل، درآمد و دیگر ویژگی‌های اجتماعی - جمعیتی در نظر گرفته شوند. در هر محیط فرهنگی، ویژگی‌های نهفته شیوه زندگی به طور مستقیم و غیرمستقیم بر فعالیت‌ها اثر می‌گذارند (Rapoport, 1986). برای مثال، شکل‌های مختلف گذران اوقات فراغت در هر فرهنگ، گونه‌های خاصی از فضا را نیاز دارند.

در محله‌های مسکونی، فعالیت‌ها در فضاها، باز خصوصاً واحدهای مسکونی، فضاها، عمومی همچون خیابان‌ها و فضاها، سبز و محیط‌های گذران اوقات فراغت به وقوع می‌پیوندند. راپاپورت (۱۹۸۶، ۱۶۵-۶) برای تبیین رابطه متقابل فعالیت‌ها و دریافت‌های ساکنان، واژه "محیط‌های حامی"^۷ را به کار برده است. محیط‌های طراحی شده نمی‌توانند موجب رفتارها و روابط متقابل اجتماعی شوند، ولی می‌توانند نسبت به آنها خنثی، بازدارنده یا حامی باشند. در مجموعه‌های مسکونی، روند حمایت محیط، از انتخاب محل زندگی آغاز می‌شود و از طریق نشانه‌های موجود در محیط انسان‌ساخت (عناصر ثابت)، چیدمان محیط (عناصر نیمه ثابت)، و رفتارهای مردم در محیط (عناصر غیرثابت) تداوم می‌یابد. این نشانه‌ها تعیین‌کننده رفتارها نیستند، ولی با کارکردهای ذهنی، رفتارهای انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

بنابراین میان فعالیت‌ها و محیط‌های حامی، در زمینه ویژگی‌های ابزاری، معانی و تعلقات محیطی، رابطه‌ای متقابل و

است (برای مثال: Stedman, 2002). مشکل این رویکردها توجه ناکافی به محیط کالبدی مورد نظر معماران و طراحان شهری است.

با در نظر گرفتن عوامل کالبدی، هویت را می‌توان رابطه اولیه و ثانویه میان ویژگی‌های شکلی و اجتماعی طراحی مسکن و محله مسکونی دانست که بر اساس ماهیتی روانشناختی، موجب تقویت رضای نیاز مردم به حس تعلق به جامعه محلی است (Lang, 1994). به این ترتیب، نه تنها هویت محله، بلکه شناخته شدن فرد یا گروهی از افراد با محله نیز اهمیت دارد (Relph, 1976, 45; Schneider, 1986, 203). برای تحلیل ویژگی‌های خاص و هویتی هر محله، تفاوت‌های نسبی بیش از ویژگی‌های مشترک و تعمیم داده شده اجتماعی و کالبدی اهمیت دارند. نظام فصل مشترک قلمروهای متفاوت را چند دهه قبل الکساندر و همکاران (۱۹۷۷) تحت عنوان "شبکه قلمروهای دارای فصل مشترک" مورد بحث قرار داده‌اند. الکساندر (۱۹۷۷) این موضوع را در مقاله "شهر یک درخت نیست" در ساختار شهر مورد بحث قرار داده است.

بر اساس نظر راپاپورت (۱۹۸۲، ۱۰-۱۳)، هویت به تمایز و شناخته شدن افراد و گروه‌ها کمک می‌کند و شناخته شدن افراد و گروه‌ها به شناخت فضای اجتماعی زندگی آنها منجر می‌شود. هر دو بعد "اجتماعی" و "کالبدی" هویت می‌تواند "فردی" یا "گروهی" باشد. تفاوت بین هویت فردی و هویت گروهی با تفاوت‌های بین فرد و قلمرو مشترک زندگی افراد مربوط است. علاوه بر این، بیان هویت که از طریق بسیاری از عناصر کالبدی و اجتماعی محیط از قبیل واحدها و مجموعه‌های مسکونی و گروه‌های قومی قابل دریافت است، می‌تواند "مثبت" یا "منفی" باشد. تمام اشکال مختلف هویت، فردی تا گروهی، مثبت یا منفی، شامل محتوا و محدوده‌ای مشخص اند. با در نظر گرفتن چنین تمایزی، تعریف محتوا و فراهم آوردن محدوده‌ای که بیانگر حریم محله باشد، دو گام اساسی در شکل‌گیری هویت محله مسکونی است.

محدوده محله مسکونی حریم معناداری از مکان‌های مختلف است که توسط مردم ادراک می‌شود (Dovey, 1985, 95). چنین محدوده‌ای مانند لبه‌محلای که در حاشیه شهرها به تدریج شکل می‌گیرد محو^۸، یا مثل محدوده مجموعه‌های مسکونی، طراحی شده و مشخص است. لینچ (۱۹۶۰، ۷۰) این دو گونه محدوده را با عنوان "نرم" و "سخت" تعریف کرده است. محدوده یک محله ممکن است با تغییر بافت، تغییری در سطوح زمین، با خیابان، ساحل رودخانه یا یک دیوار ایجاد شود. محدوده‌های محله، خلوت، دسترسی محدود، فضای محصور و مقیاس مکان را تعریف و تأمین می‌کنند. درجه تمایز و محو بودن این محدوده‌ها نکته‌ای اساسی در بالا بردن کیفیت مکان است (Dovey, 1985, 95). درحالی‌که تداوم فضایی و خوانایی، عوامل مهمی برای طراحی محله‌اند، محدوده‌ها و لبه‌های قوی نباید لزوماً ماهیت کالبدی

مکان؛ و رضایت‌مندی از محله، حاصل دل‌بستگی به مکان دانسته شده است. در عین حال، مطالعات نظری که به تجربه مردم در محله‌های مسکونی پرداخته‌اند، در میزان توجه به معیارهای عینی و ذهنی متفاوتند. تفاوت‌ها در نقش محیط کالبدی و شاخص‌های تعیین‌کننده دل‌بستگی به اجتماع محلی و رضایت از آن است. باید توجه داشت که در تدوین چارچوب نظری این پژوهش، منظور از ارجاع به مطالعات انجام شده در زمینه هویت محله، دل‌بستگی به مکان و رضایت‌مندی از محله، تقلیل اهداف پژوهش به یکی از آنها نیست؛ بلکه از این معیارها برای تعیین اهمیت نسبی عوامل موثر بر تجربه محله مسکونی استفاده شده است. در میان این پژوهش‌ها، آنهایی که نقش محیط کالبدی را در تحلیل‌ها در نظر گرفته‌اند، به اهداف این مطالعه نزدیک‌ترند.

الف. هویت محله

هویت محله و محیط‌های مسکونی، در دو زمینه کلی "هویت اجتماع محلی" و "هویت مکان" مطالعه شده است. درحالی‌که مطالعات مربوط به هویت اجتماع محلی به مسائل اجتماعی مناطق مسکونی پرداخته‌اند، مطالعات مکان بیشتر به ویژگی‌های کالبدی محیط مکتبی هستند. در عین حال سنجش هویت اجتماع محلی و هویت مکان هر دو ماهیت روانشناختی دارند. تحلیل این مطالعات به تعریف مدل تحقیق کمک خواهد کرد. پژوهش‌های انجام شده در این حوزه، بر معانی شخصی و اجتماعی قابل دریافت در محیط‌های مسکونی تأکید داشته‌اند و نشان داده‌اند که ویژگی‌های نمادین محیط می‌توانند نشانه و ظهور مهمی از خود فردی باشند (Proshansky et al., 1983; Rapoport, 1982). ایجاد چنین رابطه متقابلی "هویت محله و هویت یافتن با محله" عنوان شده است (Schneider, 1986). درحالی‌که برخی از مطالعه‌های قبلی، تمایزهای فرهنگی، قومی و مذهبی را معرف هویت اجتماع محلی می‌دانند، مطالعه‌های دیگری محیط کالبدی را واسطه غیرکلامی ارتباطات فردی و اجتماعی دانسته‌اند (Rapoport, 1990). گونه دوم این مطالعات زمینه اصلی پژوهش‌های انجام شده در موضوع مکان است.

سلسله‌ای از پژوهش‌ها، هویت محله را با دو رویکرد اصلی مفهوم مکان دنبال کرده‌اند (Groat and Despres, 1991). اولی در جغرافیای انسانی مبتنی بر دیدگاه پدیدارشناختی هایدگر و نوشته‌های بعدی نوربرگ شولتز و دومی رویکردی تجربی در روانشناسی محیط است. پدیدارشناسان معتقدند که روش تجربی بسیاری از عوامل موثر روحی و روانی پیوند مردم و مکان را در نظر نمی‌گیرد، درحالی‌که رویکرد دوم سنجش و آزمون تجربی رابطه انسان و محیط کالبدی را مدنظر دارد. در هر دو رویکرد، هویت مکان با سه عامل کالبد محیط، فعالیت‌ها و معانی که ارتباط درونی دارند و یکدیگر را تحت تأثیر قرار می‌دهند، تعریف شده است (رلف، ۱۹۷۶؛ کنتز، ۱۹۷۷). رابطه این متغیرها تحت عنوان روانشناسی اجتماعی مکان نیز آزموده شده

را با وضوح بیشتری از محیط اطراف متمایز می‌سازد، ولی بر ظاهر یک اجتماع محلی بیش از انسجام اجتماعی آن تأکید می‌کند (Dovey and Heath, 1994). طراحی موفق مجموعه‌ها بستری مناسب برای رفتارهای انسان فراهم می‌کند و مردم را قادر می‌سازد که با انتخاب میزان خلوت و مشارکت، امکان برقراری روابط متقابل اجتماعی در مقیاس محله را داشته باشند.

بنابراین، هویت مهم‌ترین عامل تجربه محله مسکونی است که با طراحی کالبدی و سازماندهی اجتماعی تعریف می‌شود. حریم و محدوده قوی مجموعه‌ها از طریق تمایزات اجتماعی-فرهنگی و طراحی کالبدی دریافت می‌شود. تمایز قلمرو می‌تواند از طریق طراحی مجموعه‌ها بیان شود و توسط ساکنان در مقیاس‌های مختلف و در تداوم با مجموعه‌های اطراف ادراک شود. در مقیاس‌های مختلف همسایگی، درک ساکنان از فعالیت‌ها و تصاویری که ادراک می‌کنند، متفاوت است. معیارهای زمینه‌ای و مشترک هویت محله و نکات کلیدی مورد توجه و نقش طراحی کالبدی در پاسخ به این نکات، در سطر اول جدول شماره یک خلاصه شده است.

ب. دل‌بستگی به محیط مسکونی

دل‌بستگی یا حس تعلق، پیوندی عاطفی میان افراد و محیط زندگی است (Gerson et al., 1977). دل‌بستگی معنوی پدیده‌ای روانشناختی است که با ویژگی‌های کالبدی و اجتماعی محیط تعیین می‌شود. کیفیت طراحی، حق انتخاب محل سکونت، و ویژگی‌های فردی ساکنان عوامل مهمی در تعیین میزان حس تعلق و دل‌بستگی به محیط مسکونی‌اند (Michelson, 1977). مطالعات اندکی انجام شده است که ویژگی‌های کالبدی مکان و ویژگی‌های ساکنان را در یک مدل واحد گردآورده باشند. دلیل آن این است که برخلاف مطالعات مربوط به رضایت‌مندی مردم از محله که تکیه بر روند ارزیابی مکان و جامعه محلی دارند، مطالعات مربوط به دل‌بستگی به مکان بیشتر به وابستگی‌های روحی و عاطفی به مکان می‌پردازد (Hummon, 1992). به هر حال، حس تعلق به مکان یا اجتماع محلی تا حدودی وابسته به ویژگی‌های عینی محیط انسان‌ساخت و ادراک ذهنی افراد استفاده‌کننده از این محیط‌هاست (Gerson et al., 1977).

برای مثال، در مدل تعلق به مکان که توسط شومیکر و تیلور (۱۹۸۳: ۲۴۰-۱) پیشنهاد شده، "منحصر به فرد بودن کالبدی یک مکان"، "محدوده‌های کالبدی"، "سازگاری میان زندگی اجتماعی و ویژگی‌های مکان"، "همگونی گروهی"، "همبستگی گروهی"، عوامل تعیین‌کننده دل‌بستگی به محیط مسکونی شمرده شده‌اند. اولین مفهوم ذکر شده در این مدل، منحصر به فرد بودن کالبدی بدون انگشت‌نما شدن، شبیه "هویت مثبت" پیشنهادی راپاپورت (۱۹۸۲) است. یک مجموعه وقتی منحصر به فرد است که به شکل مثبت از محیط اطراف خود قابل تمایز باشد. این تمایز از نظر طراحی بر اساس معیارهای گوناگونی چون طراحی

داشته باشند" (Rapoport, 1982, 10). لبه‌ها و محدوده‌های قوی به جای موانع منزوی‌کننده مجموعه‌ها، خطوط وحدت‌بخش آنها هستند" (Lynch, 1960, 65).

الکساندر و همکاران (۱۹۷۷، ۸۸-۹)، دسترسی محدود و کنترل‌شده به داخل محله را مهم‌ترین ویژگی تعریف‌کننده محدوده محله دانسته‌اند. با این پیش‌فرض نیازی نیست که محله از محیط اطراف خود با دیوار یا حصار سخت جدا شود. به علاوه وقتی دسترسی محدود می‌شود، بیانگر گذرگاه یا دروازه ورود به حریم محله است. با محدود شدن دسترسی افراد غیرمحلی، احتمال شکل‌گیری حس زندگی در اجتماع محلی و خلوت و امنیت، بیشتر می‌شود (Cooper Marcus and Sarkissian, 1988, 42). گاه به جای محدوده‌های سخت، نقطه عطفی قوی در مرکز مجموعه یا محله که امکان انجام فعالیت‌های جمعی را فراهم آورد، مجموعه مسکونی با هویتی را به منزله زیر مجموعه یک محیط مسکونی گسترده‌تر به وجود می‌آورد.

نکته‌ای مهم در طراحی محله‌ها و مجموعه‌های مسکونی طراحی‌شده، چگونگی بیان هویت در مقیاس واحدهای مسکونی، همسایگی و کل محله است. در فعالیت‌های اخیر طراحی مسکن در برخی کشورها، بخشی از تلاش‌ها معطوف به ایجاد تراکم مسکونی بیشتر به همراه حفظ مفاهیمی کیفی همچون هویت و مشارکت اجتماعی در طراحی بوده است. افزایش تراکم مسکونی معمولاً با تنزل بیان هویت فردی بنا همراه است. کنترل‌های برنامه‌ریزی مسکن و قوانین مالکیت مشاع نیز بیان هویت انفرادی واحدهای مسکونی مجموعه‌ها را مشکل می‌سازد (Judd, 1993).

در مقیاس واحدهای مسکونی، بیان هویت از طریق ایجاد تنوع بیشتر در طراحی و فراهم آوردن فرصت‌هایی برای اعمال سلیقه ساکنان انجام می‌شود. راه‌حل اول امکان به حداکثر رساندن هماهنگی طراحی، بیشتر مورد علاقه طراحان حرفه‌ای است. مشکل این راه‌حل تفاوت دیدگاه و ارزش‌های طراحان و کاربران از بناهای ساخته شده است. راه‌حل دوم، "طراحی قابل تکمیل"^۹ و مشارکت ساکنان در تکمیل بنا است. این روش از این نظر که به جای دیدگاه طراحان، کنترل استفاده‌کنندگان را بر شکل و چگونگی بیان هویت کالبدی به حداکثر می‌رساند، روشی مؤثرتر است (Cooper Marcus and Sarkissian 1988, 63-73). راه‌حل مناسب تعادلی بین این دو روش است که با ایجاد فرصت به‌کارگیری سلیقه‌های فردی ساکنان، طراحی‌های متنوع و با هویت را برای طراحان ممکن می‌سازد.

حریم یک محله مسکونی می‌تواند بگونه‌ای طراحی شود که با محیط اطراف خود در پیوند باشد یا محدوده‌ای سخت را با دسترسی کاملاً کنترل‌شده به وجود آورد. در مورد اول، محدوده‌ای نرم با دسترسی محدود شده و گاه نقطه عطفی روشن در مرکز محله یا مجموعه، محیط مسکونی با هویت تری را به وجود می‌آورد. اگرچه محدوده سخت، مجموعه‌های مسکونی

استفاده نشوند، می‌توانند بیانگر شأن اجتماعی، هویت و کیفیت محیط مسکونی باشند. ادراک همگونی یا وحدت اجتماعی در استفاده از فضاهای عمومی محله موثر است. در فرهنگ‌هایی که روابط متقابل اجتماعی، به‌جای نزدیکی کالبدی، براساس تشکیل جوامع با علائق خاص (Newman, 1980) شکل می‌گیرد، از فضاهای باز محله کمتر استفاده می‌شود.

دلایل دیگری نیز یک محله یا مجموعه مسکونی را برای استفاده‌های مورد نظر مفید می‌سازد. با استفاده از امکانات عمومی و وسایل اوقات فراغت مشترک زمینه لازم برای فعالیت ساکنان فراهم می‌شود. اندازه قطعات تفکیکی زمین، تعداد واحدهای مسکونی، ترکیب هندسی و شکل جغرافیایی و مقیاسی که از آنها ادراک می‌شود نیز از عوامل مهم‌اند. سیمای ظاهری و شخصیت کلی یک محله، با مصالح ساختمانی، رنگ و غیره، دلبستگی به محله و استفاده از فضاهای آن را تشویق می‌کند. معیارهای زمینه‌ای و مشترک و متغیرهای کلیدی دلبستگی و تعلق به محله و نقش طراحی کالبدی در ایجاد این حس، در سطر دوم جدول شماره یک خلاصه شده است.

ج. رضایت‌مندی از محیط مسکونی

موضوع مطالعه رضایت‌مندی از محله و اجتماع محلی، چگونگی ارزیابی مردم از محیط زندگی است. برخی از پژوهش‌های انجام شده در این زمینه، نسبت به مطالعاتی که به‌طور عام به تحلیل کیفیت زندگی پرداخته‌اند، بیشتر به مسائل محیطی مرتبط با طراحی پرداخته‌اند (Hummon, 1992, 245). نتایج حاصل از این مطالعات نشان می‌دهد که کیفیت‌های کالبدی، اجتماعی و زیباشناختی محیط در میزان رضایت مردم مؤثرند (Taylor, 1983; Shumaker and

در میان عوامل عینی مؤثر در تجربه محله مسکونی، اندازه و گونه مجموعه‌ها، مالکیت مسکن و کیفیت طراحی کالبدی اهمیت ویژه‌ای دارند (Hummon, 1992, 246). مطالعات رضایت‌مندی از محله و مجموعه‌های مسکونی به‌ویژه طراحی این مجموعه‌ها نشان می‌دهد که امکانات عمومی در دسترس مردم قضاوت درباره رضایت از محله مسکونی را تحت تأثیر قرار می‌دهد (Zeisel, 1975; Michelson, 1977). ظاهر مطلوب محله و نحوه نگهداری خانه‌های مجاور با میزان رضایت‌مندی مردم رابطه معناداری را نشان داده‌اند. تراکم محله و دسترسی به فضای سبز طبیعی نیز در رضایت مردم از محله مهم تشخیص داده شده است (2006 Kearney). همچنین عوامل اجتماعی-کالبدی معرف هویت مکان در رضایت مردم از محله مؤثرند (Felonneau & Marchand, 2008; Fleury-Bahi,

فراید (۱۹۸۲) ویژگی‌های عینی را با عواملی چون روابط اجتماعی مقایسه کرد و دریافت که اولی در تأمین رضایت مردم اهمیت بیشتری دارد. در محیط تحقیق او، دسترسی به طبیعت مهم‌ترین عامل جلب رضایت مردم از ویژگی‌های عینی مسکن بوده

هماهنگ و هدایت‌شده واحدهای مسکونی، گونه‌شناسی و شیوه طراحی، اندازه قطعات زمین، طراحی خیابان، فضای سبز و غیره قابل تشخیص است. این ویژگی‌ها که به طراحی ربط دارند، ممکن است در ایجاد تصویر اجتماعی مثبت از محله موثر باشند (1981, 241 Stokols and Shumaker). در این مدل دومین ویژگی کالبدی مجموعه‌های مسکونی که بر دلبستگی و تعلق گروهی مردم موثر است، محدوده جغرافیایی است که به تعریف حوزه کارکردی محله‌های مسکونی کمک می‌کند. محدوده‌های طراحی شده، عناصری چون دروازه ورودی قابل تشخیص، نشانه‌ها، لبه‌های طراحی شده یا ایجاد شده با خیابان‌ها، بزرگراه‌ها و خطوط راه آهن یا منظر عمومی خانه‌ها را شامل می‌شود.

سومین عامل که در مدل فوق بیان شده، عاملی است که گروه را بیشتر به محیط مسکونی محل خود پیوند می‌دهد. به میزانی که اجتماع محلی به یک کارکرد ارزش می‌دهد و زمینه‌های پاسخ به آن نیاز را فراهم می‌آورد، احتمال ایجاد حس تعلق به مکان تقویت می‌شود. آیین‌ها و رویدادهای فرهنگی و مذهبی در ایجاد دلبستگی به مکان نقش اساسی دارند.

چهارمین و پنجمین عنصر این مدل "همگونی گروهی" و "همبستگی گروهی" است. پیشینه فردی ساکنان یک محله ممکن است متفاوت باشد. این تفاوت‌ها متغیرهای ساده‌ای چون تحصیل، شغل، درآمد، گروه‌های سنی تا متغیرهای پیچیده‌ای چون باورهای دینی و دیگر ارزش‌های فرهنگی را شامل می‌شوند. صرف نظر از بعضی موارد خاص، این عوامل برای ارزیابی و درک شباهت‌ها در حس تعلق جمعی مهم‌اند. ارتباط متقابل با دیگر ساکنان محله می‌تواند به حس قوی تری از دلبستگی و تعلق به محله و "همبستگی گروهی" منجر شود.

اعتبار این مدل در توجه آن به محیط انسان‌ساخت به‌منزله محور مطالعه حس تعلق به محله مسکونی است. بر اساس این مدل، عناصر کالبدی محله مسکونی از قبیل کیفیت واحدهای مسکونی، خیابان‌ها، فضاهای سبز و غیره در بالا بردن دلبستگی به محله سهیم‌اند. مجموعه‌های طراحی شده و با کیفیت ساخت مطلوب اجازه می‌دهند بسیاری از نیازهای مردم که در بالا بردن حس تعلق آنها به محله مؤثرند، بهتر برآورده شوند. این درحالی است که احتمال دلبستگی مردم به محله، در محله‌های مسکونی با کیفیت پایین‌تر کمتر است (Fried, 1982). در این مورد، هویت کالبدی یا طراحی هدایت شده و هماهنگ مجموعه‌های مسکونی نیز عامل مهم دیگری عنوان شده است. ادراک هویت کالبدی که به افزایش امکان دلبستگی به محله منجر می‌شود، ممکن است در طول زمان به نمادی از شأن اجتماعی ساکنان نیز تبدیل شود.

نکته مهم دیگر تمایز میان دلبستگی به محله مسکونی و میزان استفاده از آن است. فعالیت‌ها فقط محدود به جنبه‌های قراردادی یا ابزاری محیط نمی‌شوند، بلکه جنبه‌های نهفته و پنهان محیط را نیز شامل می‌شوند. بر اساس تعریف مفهوم کارکرد نهفته فضا (1987 Rapoport)، حتی اگر فضاهای باز و امکانات خدماتی محله

شکل‌گیری دلبستگی به مکان تضعیف می‌شود.

تفاوت‌های فردی و ترکیب خانوار معیاری تأثیرگذار بر تجربه محیط‌های مسکونی اند. مردم حس‌ها و ارزیابی‌های متفاوتی نسبت به محیط‌های مسکونی خود دارند. داده‌های حاصل از مطالعات قبلی، میان رضایت از محل سکونت و حس تعلق به مکان و بعضی از متغیرهای مرتبط به ویژگی‌های فردی از قبیل سن، وضعیت تأهل و تعداد فرزندان روابط معناداری را نشان می‌دهند. برخی از این عوامل به چرخه زندگی افراد ربط دارند و نیازهای مهم افراد یا خانوار را در مقطع زمانی خاصی تحت تأثیر قرار می‌دهند (1977 Michelson).

بسته به هر مقطع در چرخه زندگی خانواده، منابع در دسترس یک محله خاص بطور متفاوتی با احتیاجات فرد سازگاری پیدا می‌کنند. برخی از ویژگی‌های فردی از قبیل درآمد و تحصیل که در نمود شأن محیط‌های مسکونی موثرند، با کیفیت امکانات کالبدی در دسترس مردم رابطه معنادار دارند (Fried, 1982). در این موارد، ویژگی‌های کالبدی محیط‌های مسکونی معیار اصلی رضایت از محل سکونت اند (Shumaker and Taylor, 1983, 235).

مشترکات پژوهش‌های هویت محله، دلبستگی به مکان و رضایت‌مندی از محیط زندگی، حاکی از آن است که این حس‌ها و ارزیابی‌ها تا اندازه‌ای تحت تأثیر شرایط کالبدی محیط‌ها و محله‌های مسکونی هستند. سازگاری میان منابع محیطی و نیازهای انسان، عامل مهمی در شکل‌گیری رابطه انسان و محیط است. با ایجاد این‌گونه سازگاری، دلبستگی به محله نزدیک به خانه افزایش می‌یابد. بنابراین دلبستگی و تعلق به جامعه محلی، پیوندی روحی و روانی با مکان است و احساسی است که به همراه رضایت از اجتماع محلی و در روند شناسایی آن شکل می‌گیرد. رضایت از محله و دلبستگی به آن ابعاد مجزایی از احساس پیوند با جامعه محلی اند. افرادی ممکن است بدون احساس پیوند عمیق با محیط مسکونی، از اجتماع محلی خود رضایت کامل داشته باشند؛ برخی دیگر ممکن است حس تعلق به مکان را ابراز کنند، ولی رضایت آنها از محیط محله کمتر از حد مطلوب باشد (Hammon, 1992, 261).

در مقیاس‌های مختلف محیط‌های مسکونی، کیفیت‌های کالبدی و اجتماعی به هویت محله، دلبستگی به محله و رضایت از محله ارتباط دارند. حس مردم نسبت به اجتماع محلی در متن مکان و با ویژگی‌های انسان ساخت و طبیعی آن بروز می‌کند، این حس‌ها تحت تأثیر دریافت‌های ذهنی مردم از اجتماع محلی و جامعه بزرگ‌تر شهری نیز هستند. اگرچه هویت محله، ریشه در همبستگی اجتماعی و کیفیت تجربه محیط دارد، بیشتر بردیافت‌های درونی شخصی از تجربه زندگی و تصور عمومی از فرهنگ محلی متکی است. دلبستگی به اجتماع محلی ریشه عمیق در مشارکت فردی در تعاملات اجتماعی محلی دارد. محیط انسان ساخت، اگر انتخاب شود و کیفیت آن مطلوب باشد، در ایجاد این پیوند روحی و روانی سهیم است. رضایت از اجتماع محلی تحت نفوذ موثر محیط بوم‌شناختی و کالبدی است. جدول شماره یک خلاصه معیارهای موثر را در سطوح مختلف نشان می‌دهد.

است. گالستر و هسر (۱۹۸۱) نفوذ ویژگی‌های عینی محله را بر رضایت مردم بررسی کرده و به این نظریه رسیدند که تأثیر بسیاری از این حالت‌ها به ارزیابی ذهنی پاسخ‌دهندگان از محیط مسکونی خود بستگی دارد. این تحقیق همبستگی‌های متعددی را میان ساکنان و ویژگی‌های محله آنها نشان می‌دهد. این نتیجه بیانگر این است که ساکنان از ویژگی‌های محله ارزشیابی‌های متفاوتی دارند، بگونه‌ای که شبکه‌های اجتماعی، ویژگی‌های بصری و کالبدی و ویژگی‌های فردی و خانوادگی، همگی از عوامل تعیین‌کننده ابراز رضایت مردم از محله و محیط‌های مسکونی اند.

بنابراین، تحلیل یافته‌های پژوهش‌های مرتبط با موضوع نشان می‌دهد که ویژگی‌های برگرفته از طراحی مجموعه‌های مسکونی به اندازه فعالیت‌ها و روابط متقابل اجتماعی، با میزان رضایت‌مندی ساکنان ارتباط دارند. نکته مهم، اهمیت نسبی هرکدام از این عوامل در محله‌های مختلف و در متن فرهنگ‌های گوناگون است. با توجه به تفاوت‌های فردی در ادراک محله، دریافت‌های عینی از مشاهده محیط، با ارزیابی دریافت‌های ذهنی مردم و ساکنان واقعی محله‌ها، قابل جمع و تکمیل است. معیارهای زمینه‌ای و مشترک، متغیرهای کلیدی و چگونگی نقش طراحی کالبدی در افزایش رضایت‌مندی ساکنان محله مسکونی در سطر سوم جدول شماره یک خلاصه شده است.

تحلیل یافته‌ها و مدل پیشنهادی

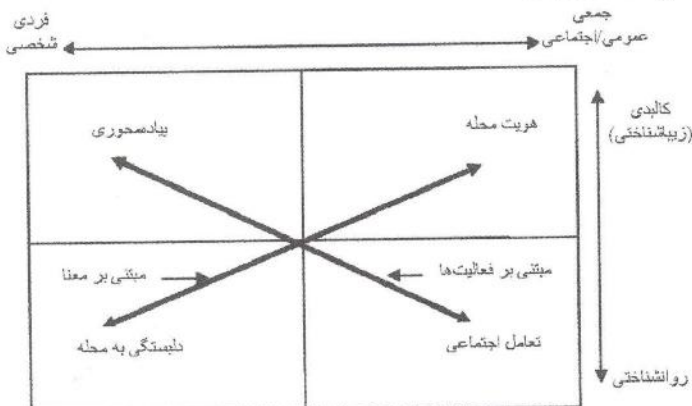
تحلیل یافته‌های تحقیق سطوح متفاوتی از معیارهای موثر را نشان می‌دهد. در سطح اول نتایج مطالعات، رابطه سه معیار اصلی هویت محله، دلبستگی به محله و رضایت‌مندی از محله را در سه زمینه کلی اجتماعی، کالبدی و روانشناختی امکان‌پذیر می‌سازد. انتخاب محل سکونت و تفاوت‌های فردی، دو معیار مشترک تجربه محیط‌های مسکونی اند (جدول شماره ۱). این معیارها که موجب دریافت‌های فردی متفاوتی می‌شوند، به دلبستگی و تعلق به فضای مسکونی، رضایت از محل سکونت و هویت محله مسکونی ربط دارند. انتخاب محل سکونت در مطالعات رضایت از محله و محیط مسکونی و احساس تعلق به مکان به عنوان عاملی مهم و تأثیرگذار معرفی شده است. نتیجه پژوهش‌های مربوط به انتخاب محل زندگی نشان می‌دهد که وقتی حق انتخاب برای تعیین محل سکونت وجود نداشته باشد، احساسی منفی نسبت به محیط زندگی در ذهن ساکنان شکل می‌گیرد. دید منفی نسبت به فضاهای مسکونی، اثر منفی بر ارزیابی افراد ساکن دارد. انتخاب محل سکونت، انسان را در ارزیابی نیازهای خود و چگونگی برآورده شدن آنها در فضایی مسکونی توانا می‌سازد (Shumaker and Taylor, 1983, 234). مردمی که در محل زندگی احساس فشار روانی دارند، بدون توجه به این که نیازهای آنها به چه میزان برآورده می‌شود، نسبت به آن محیط عکس‌العمل نشان می‌دهند. بروز این بازتاب ذهنی افراد را از تشخیص امکانات بالقوه محیط جدید زندگی باز می‌دارد و در نتیجه

جدول ۱ - معیارهای سنجش نقش طراحی کالبدی در تجربه محله مسکونی.

معیارهای تجربه محله مسکونی	معیارهای زمینه‌ای	معیارهای مشترک موثر بر دریافت‌های ساکنان	نکات کلیدی مورد توجه	نقش طراحی کالبدی
هویت محله مسکونی	• اجتماعی • کالبدی • روانشناختی	• انتخاب محل زندگی • ویژگی‌های فردی	• هویت فردی/اجتماعی • هویت مثبت/منفی • درک محدوده قوی (سخت/نرم)	• ایجاد زمینه تعامل اجتماعی • زمینه بروز فعالیت‌ها • تقویت معانی نمادین
دلچسپی به مکان زندگی	• اجتماعی • کالبدی • روانشناختی	• انتخاب محل زندگی • ویژگی‌های فردی	• باورهای دینی/فرهنگی • رویدادها و خاطره‌های جمعی • فضای کالبدی • محدوده تعریف شده • همگونی اجتماعی • همبستگی اجتماعی	• بستر تعامل اجتماعی • بستر فعالیت‌های در محله • مقیاس محله • رویدادهای محلی/خاطرات جمعی
رضایت‌مندی از محله مسکونی	• اجتماعی • کالبدی • روانشناختی	• انتخاب محل زندگی • ویژگی‌های فردی	• کیفیت طراحی/ظاهر مطلوب • کیفیت نگهداری • دسترسی به امکانات عمومی • مالکیت • اندازه و گونه مسکن • محیط اجتماعی مطلوب	• امکان تعامل اجتماعی • محیط مطلوب فعالیت‌ها • کیفیت محیط زندگی

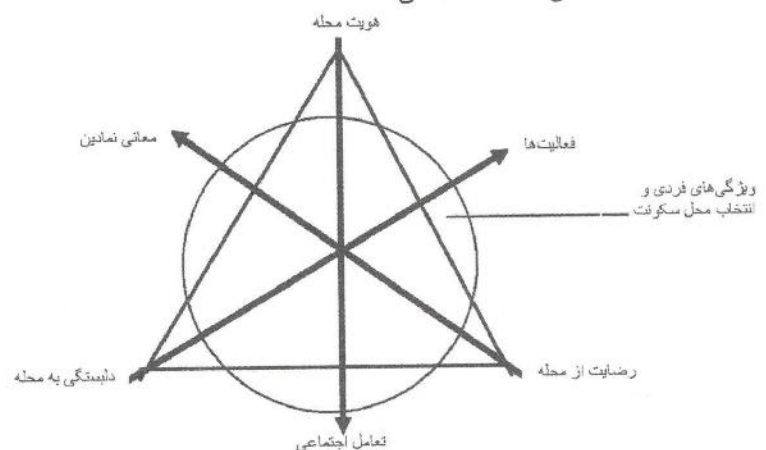
کیم و کاپلان (۲۰۰۴) برای مطالعه حس زندگی در اجتماع محلی، معیار چهارمی را با عنوان فراهم بودن قابلیت پیاده‌روی در محله مسکونی به مدل قبلی اضافه کرده‌اند (تصویر ۲). معیار اضافه شده، شاخصی قابل اندازه‌گیری را در کنار معیارهای کیفی تجربه محله مسکونی قرار داده است. شاخص مذکور که در مطالعات جدید طراحی محله و بویژه در نظریه نو-شهرگرایی مطرح شده است، می‌تواند در اندازه‌گیری اهمیت نسبی معیارهای فوق‌بکار گرفته شود. در مقاله دیگری که جمع‌بندی مجموعه‌ای از پژوهش‌های در این زمینه است (Pol & Castrechini, 2002)، معیارهای اصلی مدل اول شامل هویت محله، دلچسپی به محله و رضایت از محله، معیارهای سنجش پایداری در محله مسکونی معرفی شده‌اند.

نکته مهم در مقایسه دو مدل، هم‌وزن بودن متغیرها و تفکیک سطوح تحلیل در مدل اول است. در مدل دوم متغیرها در یک سطح تحلیل مطرح شده‌اند و متغیری چون قابلیت حرکت پیاده در محیط با متغیرهایی چون هویت محله و دلچسپی به محله هم‌وزن در نظر گرفته شده است.



تصویر ۲ - مدل مطالعه حس زندگی در اجتماع محلی. ماخذ: (Kim & Kaplan, 2004:319)

ابعاد مختلف تجربه محله و محیط‌های مسکونی ریشه در اشکال مختلف متغیرهای روانشناختی، اجتماعی و کالبدی دارند. جمع میان متغیرهای اصلی، رابطه درونی و پیچیده‌ای را میان فعالیت‌ها و روابط متقابل همسایگی، ویژگی‌های کالبدی و معانی نمادین محیط، ایجاد می‌کند (Einifar, 1996, 76-82). در پژوهش‌های مسکن، این رابطه‌ها با معیارهای عینی و ذهنی تعیین می‌شوند. تفاوت‌های فردی و انتخاب محل سکونت نیز در این ارتباط مهم‌اند. درجه اهمیتی که مردم برای هر کدام از عوامل در شرایط آرمانی قائل می‌شوند، با تجربه زندگی واقعی آنها قابل مقایسه است. تمایز بین میزان اهمیت دادن به هر عامل برای ساکنان و پژوهشگران مشکل، ولی مقایسه بین عوامل و جستجوی اهمیت نسبی آنها ممکن است. مدل تصویر یک، رابطه سه معیار اصلی هویت محله، رضایت‌مندی از محله و دلچسپی به محله را با بیوندهای میانی آنها که فعالیت‌ها، معانی نمادین و تعامل اجتماعی است، نشان می‌دهد.



تصویر ۱ - مدل پیشنهادی تحلیل تجربه محله مسکونی. ماخذ: بازترسیم مدل با استفاده از: (Einifar, 1996, 76-82)

نتیجه

شوند که ضمن تامین فعالیت‌ها، نمادی از هویت محله باشند. محدوده تعریف شده قوی و همگونی اجتماعی مهم‌ترین متغیرهای معرف هویت هستند. تفاوت‌های اجتماعی و سنت سکونت در هر اجتماع محلی، در چگونگی بیان هویت کالبدی موثر است.

نتایج چنین پژوهش‌هایی ضمن افزودن به دانش برنامه‌ریزی و طراحی محله‌های مسکونی، به تدوین ضوابط طراحی مناسب‌تر و کارا تر به عنوان پیوند برنامه‌ریزی و طراحی کمک می‌کند. دانش‌افزایی در این حوزه، امکان طراحی مسکن با نوآوری بیشتر و تدوین ضوابط طراحی با کیفیت بهتر را فراهم می‌آورد.

بدون اعتقاد به جبریت کالبدی که محیط کالبدی را تعیین‌کننده جبری رفتارهای انسان می‌داند، طراحی محله و فضای کالبدی حاصل از آن به عنوان بستر دریافت تصاویر ذهنی- شناختی شکل‌دهنده به نگرش‌ها و انتظارات مردم، نقش مهمی در تجربه محله مسکونی دارد. طراحی کالبدی می‌تواند زمینه بروز فعالیت‌های در مقیاس محله را تقویت نماید. فضای کالبدی محله‌هایی که زمینه بروز فعالیت‌هایی را ندارد، نسبت به این فعالیت‌ها خنثی یا بازدارنده‌اند. فضای کالبدی محله، با افزایش فرصت‌ها و موقعیت‌های تعامل اجتماعی، می‌تواند نسبت به ایجاد تعامل اجتماعی تشویق‌کننده باشد. اگرچه زیرتقسیمات فضاهای محله قابل تفکیک نیستند، می‌توانند به گونه‌ای طراحی

پی‌نوشت:

۲. Supportive environments	۲. Roger Barker	۱. James Gibson
۶. Synomorphy	۵. Milieu	۲. Behavior setting
۹. Open-ended design	۸. Fuzzy	۷. City is not a tree A

فهرست منابع:

بنتلی، ای‌ین و همکاران (۱۳۸۲)، محیط‌های پاسخده، ترجمه مصطفی بهزادفر، دانشگاه علم و صنعت ایران، تهران.
عینی‌فر علیرضا (۱۳۸۷)، تحول نظریه‌های انسان و محیط و نقش آن در تدوین دانش پایه معماری، اندیش‌نامه، مجموعه مقالات میان‌رشته‌ای شهر و معماری، مرکز مطالعاتی و تحقیقاتی شهرسازی و معماری، صص ۱۲۷-۱۴۶.
لنگ، جان (۱۳۸۶)، آفرینش نظریه معماری: نقش علوم رفتاری در طراحی محیط، ترجمه علیرضا عینی‌فر، چاپ سوم، دانشگاه تهران، تهران.

- Alexander, Christopher (1972), A City Is not a Tree, In G. Bell and J. Tyrwhitt, eds., *Human Identity in the Urban Environment*, Penguin, PP. 401-428.
- Alexander, Christopher, Sara Isikava and Murray Silverstein (1977), *A Pattern Language: Towns, Buildings, Construction*, Oxford University Press, New York.
- Altman, Irwin and Setha M. Low, eds. (1992), *Place Attachment*, Plenum Press, New York.
- Bonnes, Mirilia and Bonaiuto, Marino (2002), Environmental Psychology : From Spatial-Physical Environment to Sustainable Development, in Robert Bechtel and Arza Churchman eds., *Hanbook of Environmental Psychology*, NY. : Wiley and Sons, pp. 28-54.
- Canter, D. (1977), *The Psychology of Place*, Architectural Press, London.
- Cooper Marcus and Wendy Sarkissian (1986), *Housing as if People Mattered*, University of California Press, Berkeley.
- Dovey, Kim (1985), *An Ecology of Place and Placemaking*, In Kim Dovey, Peter Downton and Grey Missingham, eds., *Place and Placemaking*, Proceedings of the Paper 85 Conference, Melbourne: Faculty of Architecture and Building RMIT, pp. 93-107.
- Dovey, Kim and Sarah Heath (1994), *Formal Expression and Social Identity*, In Kim Dovey et al., *The Ackman Tour of European Housing*, Department of Architecture, The University of Melbourne, pp. 69-71.
- Einifar, Alireza (1996), *The Role of Physical Design in the Experience of Neighbourhood*, unpublished PhD. Thesis, UNSW, Australia.
- Fried, Marc (1982), "Residential Attachment: Sources of Residential and Community Satisfaction", *Journal of Social Issues*, 38, no.3: 107-119.
- Galster, G. C. and G. W. Hesser (1981), "Residential Satisfaction: Compositional and Contextual Correlates", *Environment and Behaviour*, 13: 735-758.
- Fleury-Bahi, Ghazlane; Marie-Line Felonneau & Dorothee Marchand (2008), "Processes of Place Identification and

- Residential Satisfaction", *Environment and Behavior*, 40: 669-82.
- Gerson, Kathleen et al. (1977), "Attachment to Place", In Claude S. Fischer, ed., *Networks and Places: Social Relations in the Urban Setting*, New York: Free Press, pp. 139-161.
- Groat, Linda N. and Carole Despres (1991), "The Significance of Architectural Theory for Environmental Design Research", In Ervin H. Zube and Gary T. Moore eds., *Advances in Environment, Behaviour, and Design*, Vol. 3, New York: Garden City, pp. 3-52.
- Hummon, David (1992), "Community Attachment: Local Sentiment and Sense of Place", In Irwin Altman and Setha Low, eds., *Place attachment*, New York: Plenum Press, pp. 253-278.
- Judd, Bruce (1993), *Designed for Urban Living: Recent Medium Density Group Housing in Australia*, RAlA, Canberra.
- Kaminski, Gerhard (1989), "The Relevance of Ecologically Oriented Theory Building in Environment and Behaviour Research", In Ervin Zube and Gary Moore, eds., *Advances in Environment, Behaviour, and Design*, Vol. 2, New York: Plenum Press, PP. 3-33.
- Kearney, Anne (2006), "Residential Development Pattern and Neighborhood Satisfaction: Impact of Density and Nearby Nature", *Environment and Behavior*, 38: 112-39.
- Kim, Joongsub & Rachel Kaplan (2004), "Physical and Psychological Factors in Sense of Community: New Urbanist Kentlands and Nearby Orchard Village", *Environment and Behavior*, No. 36, pp. 313-40.
- Lang, Jon (1993), "Methodological Issues and Approaches: A Critical Analysis", In *Ernesto G. Arias*, ed. *The Meaning and Use of Housing: International Perspective, Approaches and Their Applications*, Sydney: Avebury, pp. 51-72.
- Lang, Jon (1994), *Urban Design: The American Experience*, Van Nostrand Reinhold, New York.
- Lukovich, Tamas (1993), "Postmodern Streets: An Urban Design Perspective", In *Robert Freestone*, *Spirited Cities*, Sydney: Federation Press, pp. 123-138.
- Lynch, Kevin (1960), *The Image of the City*, Cambridge, MA: MIT Press.
- Lynch, Kevin (1981), *Good City Form*, MIT Press, Cambridge.
- Michelson, William (1977), *Environmental Choice, Human Behaviour and Residential Satisfaction*, Oxford University Press.
- Newman, Oscar (1980), *Community of Interest*, Anchor, New York.
- Pol, Enric & Angela Castrechini (2002), "City-Identity-Sustainability Research Network: Final Words", *Environment & Behavior*, 34: 150-160.
- Proshansky, H. M. et al. (1983), "Place Identity: Physical Word Socialisation of the Self", *Journal of Environmental Psychology*, 3: 57-83.
- Rapoport, Amos (1977), *Human Aspects of Urban Form: Towards a Man-environment Approach to Urban Form and Design*, Pergamon Press, New York.
- Rapoport, Amos (1982), "Identity and Environment: A Cross-Cultural Perspective", In J. S. Duncan ed., *Housing and Identity: A Cross-Cultural Perspective*, London: Croom Helm, pp. 6-35.
- Rapoport, Amos (1986), "The Use and Design of Open Spaces in Urban Neighbourhoods", In Dieter Frick, ed., *The Quality of Urban Life: Social, Psychological, and Physical Conditions*, Berlin: Walter de Gruyter, PP. 159-175.
- Robinson, Julia W. (1994), "Supporting Community through Spatial Structure: The Territorial Gradient", Paper for IAPS Symposium on Spatial Analysis, Manchester.
- Schneider, Gerhard (1986), "Psychological Identity of and Identification with Urban Neighbourhood", In Dieter Frick, ed., *The Quality of Urban Life: Social, Psychological, and Physical Conditions*, Berlin: Walter de Gruyter, PP. 203-218.
- Shumaker, S. A. and R. B. Taylor (1983), "Toward a Clarification of People-Place Relationship: A Model of Attachment to Place", In N. R. Geller eds., *Environmental Psychology: Directions and Perspectives*, New York: Praeger, PP. 219-251.
- Stedman, Richard (2002), "Toward a psychology of Place: Predicting Behavior from Place-Based Cognition, Attitude, and Identity", *Environment and Behavior*, 34: 561-81.
- Stokols, D and S.A. Shumaker (1981), "People in Places: A Transactional View of Settings", In J. Harvey ed., *Cognition, Social Behaviour and the Environment*, Hillsdale, N.J.: Erlbaum, pp. 441-488.
- Suttles, G. (1972), *The Social Construction of Communities*, University of Chicago Press, Chicago.
- Wicker, Allan W. (1979), *An Introduction to Ecological Psychology*, Cambridge University Press, London.
- Wicker, Allan W. (1987), "Chapter 16: Behaviour Setting Reconsidered", In Daniel Stokols and Irwin Altman, eds., *Handbook of Environmental Psychology*, New York: Wiley-Interscience Publication, pp. 613-654.